



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

تابه حال استحباب تعلم و تفسیر قرآن و حدیث و فروعی هم که مطرح بود که این حکم تعبدی است یا توصیلی، بحث کردیم.

استحباب تعلم کتاب و حساب به عناوین اولیه

مورد چهارم از مواردی که ممکن است ادعای استحباب شود کتابت است و نوشتن و خواندن و همین طور علم حساب از مواردی است که به استناد روایاتی که وارد شده است می شود ادعای استحباب در مورد آن کرد.

روایت جمیل

به عنوان نمونه روایاتی که در جلد ۱۲ از وسائل های ۲۰ جلدی ابواب ما یکتسب به باب ۱۰۵ صفحه ۲۴۴ است عنوان این باب «ما ینبغی تعلمه و تعلیمه من العلوم و ما ینبغی» است - بعضی از موارد هم که گفتیم از همین باب بود- که حدیث هفتم است و عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن رجل عن جمیل عن ابی عبدالله (ع)، سند مرسله است برای اینکه عن محمد بن یحیی از رجلین هست و از اصحاب اجماع نیست. بنابراین سند تام نیست از جمیل بن دراج از امام صادق (ع). جمیل می گوید «قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أَلَّه عَلَى النَّاسِ بَرَّهُمْ وَ فَاجَرَهُمْ بِالْكِتَابِ وَالْحِسَابِ وَ لَوْ لَأَ ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا»^۱

خداوند بر همه مردم- نیک و بد- منت گذاشته که حساب و کتاب را به آنها آموخته است و دانش حساب و کتاب را در میان آنها قرار داده است هم نوشتن و هم محاسبات ریاضی و اگر این نبود به غلط و مشکلات می افتادند. این یک دلیل است که دلالت بر استحبابی، چیزی نمی کند مواردی که سابق گفتیم فقط می گوید؛ خدا برای اینکه زندگی

۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۲۸.



مردم یک زندگی راحت و سهل و روی حساب و کتابی باشد کتاب و حساب را قرار داده است این فقط نعمت الهی است.

بررسی دلالتی و سندی روایت

در بحث‌های مبنایی یک قاعده کلی داشتیم که بیان نعمت‌های الهی و مدح اموری که به عنوان نعمت الهی است نعمت دنیایی دلیل بر استحبابی، چیزی نمی‌شود بلکه بیان یک واقعیت برای زندگی مردم است و بر اساس حساب و کتاب هست هم خواندن و نوشتن و هم محاسبات ریاضی مبنای زندگی دنیایی هست.

سند ضعیف است و دلالت بر استحباب هم ندارد، سناً و دلالتاً مخدوش است البته جای یک سؤالی هست که این حساب و کتاب به نحو قضیه حقیقه است یا قضیه خارجی به عبارت دیگر حداقل حساب و کتاب را می‌گوید که در همه جوامع یک زندگی ملایم و مناسب مبتنی بر نوشتن و حساب و کتاب است یا اینکه قضیه حقیقه است که تحولات کتاب و تحولات محاسبات را هم می‌گیرد احتمال هر دو درباره آن هست.

سؤال: ؟

جواب: بله نعمت الهی است می‌شود آن را حقیقه گرفت، «قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مِنَ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ بَرَّهُمْ وَ فَاجِرِهِمْ بِالْكِتَابِ وَالْحِسَابِ وَ لَوْ لَأَ ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا» به غلط می‌افتاد، زندگی به هم می‌ریخت، این منت خداست «من الله على المؤمنين».

سؤال: ؟

جواب: نه خود حساب و کتاب است طبعاً توانایی هم مقدمه می‌شود.

سؤال: ؟

جواب: از هم جدا نیست، بعد «وَ لَوْ لَأَ ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا» برای اینکه این زندگی دوام پیدا بکند فعلیت آن منظور است منتهی چطور خدا منت گذاشته و این فعلیت را به آن‌ها داد؟ راه‌های مختلفی هست اولاً در آن‌ها استعداد نهاد عوامی هم گذاشت که این استعداد در آن‌ها شکوفا بشود، فعلیت است همه را می‌گیرد و احتمالاً قضیه حقیقه است؛



شماره هفت: ۱۰۱۵

یعنی تحول کتاب و حساب و پیشرفت آن، همه نعمت‌های الهی است منتهی هم سند نداریم و هم استفاده استحباب نمی‌شود.

سؤال: ؟

جواب: حکم استفاده نمی‌شود، نعمت خداست و خدا این نعمت را داده است به عنوان اولی استحبابی از این استفاده نمی‌شود ولی به عنوان ثانوی ممکن است باشد، ولی به این عنوان یک امری به عنوان حساب و کتاب باشد، نیست.

جهت دیگر اینکه اگر سند هم تمام بود می‌گفتیم برای اینکه بعضی‌ها این‌طور فکر می‌کنند که می‌شود از این نوع بیانات هم حکم استفاده کرد نه ارشاد، که نعمت الهی باشد.

در آن حکم جای چند بحث است؛ یکی اینکه اگر هم بگوییم انشاء از این متولد می‌شود آیا این حکم باز ارشادی است یا حکم نفسی است؟ ممکن است کسی بگوید این حکم‌ها ارشادی است و اگر بگوییم اصل مولویت و حکم مولوی است آن وقت این بحث می‌آید که حساب و کتاب موضوعیت دارد یا اینکه ملاک «وَلَوْ لَّا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا» است یعنی هر چیزی وسیله زندگی سالم و راحت و مبنای زندگی باشد آن مورد ترغیب شرع است.

جمع‌بندی بررسی

بنابراین سند ضعیف است،

اولاً: دلالت بر حکم هم نمی‌کند؛

ثانیاً: دلالت بر حکم بکند حکم ارشادی می‌شود؛

ثالثاً: دلالت بر حکم مولوی هم بکند باز حساب و کتاب موضوعیت ندارد ملاک همان علت است «وَلَوْ لَّا ذَلِكَ

لَتَغَالَطُوا» هر چه منع مغالطات و اشتباهات جامعه بکند، به نحوی به همان چیزهایی برمی‌گردد که مبنای حفظ نظام و دافع اختلال نظام است، نمی‌شود خیلی به این‌ها موضوعیت داد و به همان قاعده برمی‌گردد.

قاعده حفظ نظام و دفع اختلال نظام هم دو درجه دارد:



۱- یک درجه از اموری است که ملاک نظام اجتماعی در حد الزامی است که اگر نباشد اختلال پدید می‌آید و واجب و محرم درست می‌کند؛

۲- درجات پایین‌تر آن ترجیحات عقلی و به طبع شرعی درست می‌کند. این سه مطلب از نظر دلالتی است که در این هست.

سؤال: ؟

جواب: یک مصداق مهمی است ولی اینکه بگوییم حکم مولوی از این استخراج می‌شود آن‌هم حکم مولوی که موضوعیت دارد، موضوعیت این در صورتی است که بگوییم «وَلَوْ لَأَ ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا» دیگر حکمت است و علت نیست ظاهر قضیه این است که اگر حکم باشد، ارشادی است حکم مولوی هم باشد «وَلَوْ لَأَ ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا» علت قضیه است نه یک حکمت برای حکم، علت که باشد مبنا و موضوع حکم می‌شود آنچه ترمیم زندگی بکند و مبنای زندگی سالم اجتماعی باشد، فراگیری آن استحباب دارد از نظر فقهی نمی‌شود روی عناوین خاصه چیزی گفت چون ملاک دستمان نمی‌آید؛ غیر از عبادات است که ملاک دستمان نیست و می‌گوییم حکمت است و عناوین خاصه آن‌هم واجب و مستحب می‌شود. این یک عنوان است که اینجا آمده است.

روایت اسحاق بن عمار

حدیث ۹ از اسحاق بن عمار است که اصل آن در صفحه ۱۱۲ جلد ۱۲ هست که و به اسناد شیخ هست عن محمد بن احمد بن یحیی عن ابی‌عبدالله الرازی عن حسن بن علی عن سیف بن عبیره اسحاق بن عمار من فکر می‌کنم که حسن بن علی و سیف بن عمیره محل بحث است، عن العبد صالح (ع) که منظور امام کاظم (ع) هست که قال: «قُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا جَارًا يَكْتَبُ وَقَدْ سَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ عَمَلِهِ قَالَ مَرَهُ إِذَا دَفِعَ إِلَيْهِ الْعُلَامُ أَنْ يَقُولَ لِأَهْلِهِ إِنِّي إِنَّمَا أُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِسَابَ وَأَتَجَرُّ عَلَيْهِ بِتَعْلِيمِ الْقُرْآنِ حَتَّى يَطِيبَ لَهُ كَسْبُهُ»^۲ در ذیل باب اخذ اجرت بر تعلیم قرآن است و دلالتی بر بحث ما ندارد.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۵۵.



این یک روایت است که در تعلم کتاب و حساب بود. در کتاب آقای ری شهری روایت دیگری بود که سندی نداشت؛ بنابراین در کتاب و حساب دلیل خاصی که استحباب به عنوان نفسی و مولوی باشد در اینجا نداریم. به عنوان کلی نظم اجتماعی ممکن است عنوان کلی نظم اجتماعی برای استحباب پیدا بکند؛ این یک طریق برای استحباب کلی آن است که از باب نظم اجتماعی است؛

استحباب تعلم کتاب و حساب به عناوین ثانویه

یکی هم به عناوین ثانویه‌ای که ممکن است عزت اسلامی و چیزهای دیگری مبتنی بر این بحث‌ها باشد ولی به عنوان اولی فقط از راه حفظ نظم و قاعده نظم می‌شود یا با عناوین کلی مثل عزت و این‌ها. در این جهت یک بحث کلی داریم که ممکن است از این طرقتی که جلو رفتیم دلیل خاص و عناوین عامه مثل نظم و عزت نیاید بلکه بگوید یکی از وظایف پدر و مادر - که مستحب است یا واجب است باید بحث بکنیم - تعلیم کتاب است (در روایت هست که یکی از وظایف پدر و مادر این است که کتابت را به فرزند خود بیاموزد) البته دو تعبیر داریم:

- یکی اینکه کتاب را به او بیاموزد که شاید منظور قرآن باشد،
- ولی بعضی جاها داریم کتابت را، -درستی یا نادرستی این نسخه‌ها را باید بحث کنیم-.

وظیفه تعلیم یا تعلم کتابت

فرض می‌گیریم که تعلیم کتابت از وظایف و تکالیف پدر و مادر یا پدر باشد ممکن است کسی استدلال بکند و بگوید که میان وظیفه بودن تعلیم برای پدر و مادر و استحباب تعلم برای خود فرزند ملازمه است منتهی تا قبل از بلوغ نمی‌شود گفت برای تو مستحب است و بعد از بلوغ همان استحباب پیدا می‌کند؛ نوعی تنقیح مناط می‌کنیم که آموزش دادن چیزی نشان می‌دهد که در ذات او ملاک حکم و تکلیف و رجحان است منتهی بعد از تکلیف تنجز پیدا می‌کند



وظیفه والدین، استحباب برای شخص؟

این یک سؤال کلی است و اختصاص به بحث اینجا ندارد به این معنا که می‌توانیم یک قاعده کلی را تأسیس بکنیم و بگوییم آنچه برای پدر و مادر به عنوان وظیفه آموزشی تعیین شده همان برای خود شخص استحباب دارد «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ السَّبَّاحَةَ وَالرَّمَايَةَ»^۳ یا علموا اولادکم الحدیث یا علموا اولادکم الکتاب، الحسب این‌ها ملازمه به این دارد که این عملی راجح و مستحب است، منتهی قبل از تکلیف خطاب به آن متوجه می‌شود یا نمی‌شود آن مبنا است؛ آن‌هایی که می‌گویند قبل از تکلیف خطایی که از آن عقاب متولد بشود متوجه آن نمی‌شود یعنی تحریم و وجوب متوجه نمی‌شود اما رجحان و استحباب و این‌ها عیبی ندارد، اگر آن را بگوییم در قبل از تکلیف هم این نوع تکالیف استحبابی می‌تواند متوجه خود بچه‌ها بشود و با قصد قربت می‌تواند ثواب ببرند؛ اما اگر بگوییم این خطابات مطلقاً متوجه صغار نمی‌شود، طبق بحث کلی که گفتیم بعد از تکلیف متوجه آن‌ها می‌شود، اصل این ملازمه که بگوییم آیا می‌شود ادعا کرد یا نه؟ از لحاظ مبنایی دو مبنا است؛ بگوییم آموزش دادن و تعلیم هر چه برای ما وظیفه است، تعلم آن برای طرف مستحب است.

سؤال: ؟

جواب: هیچ‌کدام معلوم نیست که وجوب باشد برای من مستحب است که به او آموزش بدهم.
جواب: اگر گفتیم واجب است ملاک ترجیح در این است ملازمه با این دارد و ملاک مطلوبیت در آن هست منتهی یک مانعی نمی‌گذارد به وجوب برسد آن وقت آیا می‌توانیم تعدد مطلوبش بکنیم؟ اگر گفتیم مستحب است آن وقت باید تلازم استحباب‌های آن را بگوییم.

سؤال: ؟

جواب: اگر استحباب باشد بین این استحباب و استحباب آن ادعای ملازمه می‌شود، اگر وجوب باشد نمی‌شود بین این وجوب و وجوب آن طرف ملازمه ایجاد کرد برای اینکه این‌ها معمولاً در صبی... است و تکالیف بچه‌ها است و قرینه داریم که ملازمه وجوبی اینجا نیست.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۳۱.



اثبات ملازمه در حد استحباب

سؤال بعد این می‌شود که آیا می‌توانیم ملاک را بگیریم و ملازمه در حد استحباب را ثابت بکنیم؟ به این برمی‌گردد که بگوییم این وجوب ذاتاً ملازمه با یک وجوب دارد منتهی چون مانع دارد تعدد مطلوب بین وجوب و اصل مطلوبیت وجوب آن کنار می‌رود ولی اصل رجحان آن می‌ماند؛ ولی این درست نیست.

دلیل عدم اثبات

اگر می‌توان ملازمه درست کرد می‌شود وجوب هم آن طرف درست کرد؛ اگر وجوب مواجه با مانعی بود بنابراین که احکام بسیط است اینجا نمی‌شود تعدد مطلوب گفت و بگوییم وجوب می‌رود رجحان باقی می‌ماند اگر مانعی دارد کل آن خراب می‌شود، بنا بر اینکه این وجوب باشد، وقایع جزء خیلی وجهی ندارد.

سؤال: ؟

جواب: اصل آن را بحث می‌کنیم می‌گوییم اگر کسی تلازم قبول بکند این طرف بگوید وجوب است آن طرف هم باید وجوب درست شود اگر وجوب مانع داشت استحباب نمی‌تواند باقی بماند چون وحدت مطلوب است، کنار می‌رود.

پس در صورت قبول وجوب نمی‌توان مدعی ملازمه شد ولی اگر استحباب باشد ممکن است بشود ادعای ملازمه کرد.

اصل ملازمه وجه قوی ندارد که هر چه برای من آموزش دادن به دیگران رجحان دارد باید فراگیری آن هم برای آن‌ها رجحان داشته باشد؛ ولی تعلم برای زندگی دنیایی یک امر مباحی است منتهی از جهت اینکه شما می‌خواهید زمینه را فراهم بکنید برای اینکه زندگی مطلوب داشته باشد، مثلاً خدا رجحانی در آن قرار داده است.

به عبارت دیگر ممکن است فراگیری او که به عناوین ثانوی رجحان پیدا می‌کند همان حکمتی بشود برای اینکه خدا این طرف یک حکم مولوی بیاورد که علت نباشد، بلکه یک حکمت باشد. برای اینکه این طرف الزام یا یک رجحانی بیاورد نه در حد علت که ملازمه درست شود. این که او یاد بگیرد ممکن است به عناوین ثانوی برای او



شماره هفت: ۱۰۱۵

خوب باشد یک امر مباحی است که به عناوین ثانوی برای او رجحانی پیدا می‌کند همین حکمتی شده برای اینکه شما به او کمک بکنید که این کار انجام شود اما این دلیل نمی‌شود که به عنوان اولی برای او استحباب پیدا بکند، فقط حکمت قضیه است که او یاد بگیرد تا در زندگی موفق بشود بنابراین نمی‌شود مطمئن به ملازمه شد.

سؤال: ؟

جواب: مستحب است او هم از این‌ها استفاده بکند تا حدی ممکن است این مورد با آن فرق داشته باشد ولی تا حدی به ذهن تقریر می‌کند که این ملازمه را بشکند. این یک بحث کلی است که نمی‌شود به این ملازمه تکیه کرد، البته بعضی جاها آن طرف رجحان دارد منتهی به دلیل خاص خودش مثل تعلیم حلال و حرام که از راه دیگر دلیل داریم ولی برای این دلیل نداریم.

سؤال: ؟

جواب: اینجا از باب ملازمه این را نمی‌گوییم، از باب اینکه خود صلاة دلیل در این دارد، ملازمه‌ای که یک فقیه بتواند بر آن تکیه بکند و مبنای یک حکم دیگری قرار دهد نیست، پس این نوع استدلال را نباید در اینجا انجام دهیم.

سؤال: ؟

جواب: نه اگر بگوییم عرفاً به ذهن این طور می‌آید که وقتی می‌گویی برو این امر را انجام بده پس معلوم می‌شود که می‌خواهد یاد بگیرد که به شما می‌گوید برو یاد بده منتهی جواب ما این است که این حد ملازمه هست که وقتی می‌گوید یاد بده او می‌خواهد یاد بگیرد، ولی این که او باید یاد بگیرد و می‌خواهد یاد بگیرد به عنوان اولی است یا به خاطر عناوین ثانوی برای او خوب است که به تو هم می‌گویم برو یاد بگیر؟ ما ملازمه را قبول داریم ولی نه ملازمه‌ای که برای فقیه یک عنوان اولی و حکم اولی درست بکند. بزنگاه قضیه این است وقتی که این یک حد ملازم عرفی هست و وقتی من می‌گویم برو یاد بده معلوم می‌شود که فی‌الجمله در آن رجحانی برای او هست که می‌گویم برو یاد بده منتهی رجحانی که برای او دارد به عنوان اولی یا ثانوی است، می‌خواهیم اثبات بکنیم که چون تعلیم کتاب و حساب به عنوان اولی بیان شده پس تعلم آن هم به عنوان اولی و مستقل مستحب است؛ که فقیه هم با این عنوان کار دارد و ما هم با آن کار داریم، این از آن در نمی‌آید، جاهای دیگر هم همین طور است.



شماره هفت: ۱۰۱۵

سؤال: ؟

جواب: نه گاهی به عناوین ثانوی رجحان پیدا می‌کند همین کافی است برای اینکه من بگویم تو هم به او کمک بکن که این کار انجام شود، یک امر مباحی است که در بعضی از موارد زمینه دارد که استحباب و رجحان بر او عارض شود چون مباح این شکلی است می‌گویم تو هم کمک بکن، این بعید نیست.

سؤال: ؟

جواب: در فراگرفتنش، چرا اگر آن باشد باید دلیل داشته باشد، صرف ثواب که نمی‌شود باید عنوان کرد، اگر ثواب را بر عنوان خاصی ذکر کرده باشد و اگر چنین دلیلی داشته باشیم مستحب می‌شود، منتهی دلیل نداریم، فرض این است که دستمان از چاله کوتاه است.

این هم یک مورد که جزء بحث‌های کلی چیز خاصی در اینجا نداریم.

سؤال: ؟

جواب: نه «علم بالقلم» یا «علمه البیان» یا «أقرأ» که خطاب به خود پیغمبر است «علم بالقلم» «علم بالبیان» «علم ما لم یعلم» این‌ها همه نعمت‌های خداست.

حکم از بیان یک نعمت الهی در نمی‌آید، أقرأ که خطاب به پیامبر است و الغاء خصوصیت آن اینجا دلیل ندارد، أقرأ قرائت است آن‌هم قرائت قرآن است، آن‌هم پیامبر است خطاب به پیغمبر و مال پیغمبر است منتهی جاهایی است که برای انسان واضح است و مطمئن است هیچ تفاوتی در قضیه نیست و الغاء خصوصیت می‌کند؛ اینجا چنین چیزی نیست می‌خواهد پیغمبر بخواند و وحی آمده که قرآن بخواند، البته در قرائت قرآن برای دیگران هم دلیل داشتیم، قرائت قرآن، تعلم قرآن و همین‌طور تعلم حدیث عنوان‌های خاص دارد ولی قرائت کلی، تعلم حساب و کتاب و نوشتن به‌طور کلی چیزی نداریم گرایش ما از اول این است که اطلاقی در تحصیل علم نداشتیم و موضوعیت همه این‌ها را زدیم می‌خواهیم بگویم اسلام با عناوین خاصه روی قلمروی خود تکیه دارد و در قلمروهای غیردینی به عناوین کلی اکتفا کرده است، دین هم همین را اقتضاء می‌کند؛ یعنی قاعده حفظ نظام را قبول دارد، عزت اسلامی را قبول دارد و یک قواعد کلی داده که متغیر به تغیر زمان می‌شود، مثلاً ممکن است یک زمانی بشر به جایی برسد که کتابت به این مفهوم برای او لزومی نداشته باشد، می‌گویم عنوان خاصی ندارد و هر زمانی متفاوت است، جهت‌گیری



بحث ما به این شکل است این هم یک مورد دیگری است که یک بررسی اجمالی از آن عمل آمد و در نتیجه عنوان خاص و استحباب خاصی اینجا نداریم.

استحباب تعلم زبان

تعلم یک زبان به خصوص عربیت هم یکی از چیزهایی است که ادعا می‌شود استحباب دارد. در مورد عربی باب ۱۰۵ صفحه ۲۴۴ حدیث ۴ که سند آن هم در جلد ۴ دارد که «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي كَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ»^۴ بحث این است که غیر از فراگیری قرآن، تعلم زبان عربی رجحانی دارد یا ندارد؟ دلالت این خوب است.

جواب: بله تعلم قرآن و این‌ها به عنوان یک مقدمه است چون تعلم قرآن نفساً مستحب است دلیل‌های متقنی هم داشتیم که به عنوان مقدمه امر راجحی است اما به عنوان نفسی اگر بشود سند آن را درست کرد این حدیث را داریم.

سؤال: ؟

جواب: نه حکمت است علت نیست نمی‌خواهد بگوید روایت گفته قرآن را یاد بگیرید می‌گوید این زبان را یاد بگیرید برای اینکه کلام خدا است که «كَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ» علت جاهایی است که یک عنوانی می‌آید و دست خود طرف می‌دهد مثلاً می‌گوید مسکر.

سؤال: ؟

جواب: بله چون زبان قرآن است این حکمت است. سند را باید ببینیم؛ دلالت آن متوقف بر این است که انما کلام الله را حکمت بگیریم نه علت، اگر علت بگیریم چیز تازه‌ای نمی‌شود و همان «تعلموا القرآن» می‌شود که ادله دیگری داشتیم و بعید نیست اینجا حکمت باشد، این نکته دیگر بحثی ندارد و موضوعیت هم دارد اگر حکمت باشد، عربیت موضوعیت دارد اگر سند تمام بشود بعید نیست درست باشد یا سند تمام باشد یا قاعده تسامح را کسی بپذیرد که ما آن را قبول نداریم.

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص: ۲۲۰.



استحباب تعلم زبان‌های مختلف

مورد دیگر زبان به‌طورکلی است یعنی السنه مختلف، ادله آن را عامه نقل کرده‌اند و شیعه هم نقل کرده است و سند هیچ‌کدام تمام نیست که مثلاً پیغمبر فرمود سریانى را یاد بگیر، از این به دست نمی‌آید که مثلاً زبان سریانى خصوصیتی دارد، آن‌وقتى که نیاز برای نوشت نامه یا گرفتن نامه داشت حضرت می‌گفت یاد بگیرید؛ این به عنوان یک امر مقدماتى برای کارهای دیگر است چون آن‌ها معمولاً نقل سیره است، چنین چیزی بود پیغمبر هم می‌گفت برو یاد بگیر این نقل سیره است و سندها هم تام نیست.

سؤال: ؟

جواب: به عنوان مقدمه چیزهای دیگر قبول داریم، ولی اینکه موضوعیت داشته باشد که انسان زبان دیگر را یاد بگیرد، این به ذهن نمی‌آید. درواقع به نیاز جامعه و وجوب و رجحان اهداف و وظایف دیگر برمی‌گردد که متوقف بر این زبان‌ها می‌شود، اما در عربیت بعید نیست که به خصوص قائل به استحبابی بشویم. تجوید و درست خواندن عربیت روایت ۵ اینجا است که «أَنَّ الدُّعَاءَ الْمَلْحُونَ لَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۵ خوب یادگرفتن عربی از نظر قواعد و ضوابط حدیث ۵ همین باب هست که باید سند را بررسی کنیم.

استحباب تفقه تاجر

یک مورد دیگر هم که ممکن است استحباب خاصی برای آن ادعا شود در آداب تجارت یک بابی داریم که جلد ۱۲ ابواب آداب تجارت باب اول صفحه ۲۸۲ است، عنوان آن «باب استحباب التفقه فى ما يتولى» این‌که مستحب است که تاجر در تجارت خود تفقه داشته باشد؛ به عنوان مقدمه در حد احکامی که علم دارد مورد ابتلا قرار می‌گیرد، واجب است یاد بگیرد، در آن بحثی نیست. باید احکام ربا و احکام دینی که علم تفسیری و علم اجمالی دارد به عنوان مقدمه یاد بگیرد و به‌طورکلی تفقه در دین مستحب است که این عناوین را قبول داریم. بحث در استحباب تفقه در باب تجارت با یک عنوان خاص است که در این باب ۳ و ۴ تا حدیث دارد که سند بعضی و

^۵ - وسائل الشیعة، ج ۷، ص: ۵۶.



شماره شصت: ۱۰۱۵

دلالت بعضی تام نیست و اگر سند هم تام بود احتمالاً می‌گفتیم استحباب تفقه کلی است که در اینجا مقداری مؤکد است.

سؤال: ؟

جواب: نه تفقه در تجارت به عنوان خاص دلیل این نیست سند آن تام نیست و بعضی دلالتی ندارد.

جمع‌بندی بحث

این‌ها پاره‌ای از عناوین خاص بود که غیر از قرآن و حدیث و عربیت که تعلم خاص داشت بقیه عنوان خاصی ندارد و همان عناوین کلی است. در عداد این مباحث گذشته از مواردی که حرمت یا وجوب دارد چند مورد باقی مانده که ما به آن توجه نداشتیم گرچه ترتیب بحث ما به هم می‌ریزد ولی بعد عرض می‌کنیم مثلاً یکی همان «تفکر فی الله» که در روایات منع شده و در حدیث و این‌ها هم بحث شده است در مورد آن و چند مورد دیگر بحثی خواهیم داشت والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الطهار